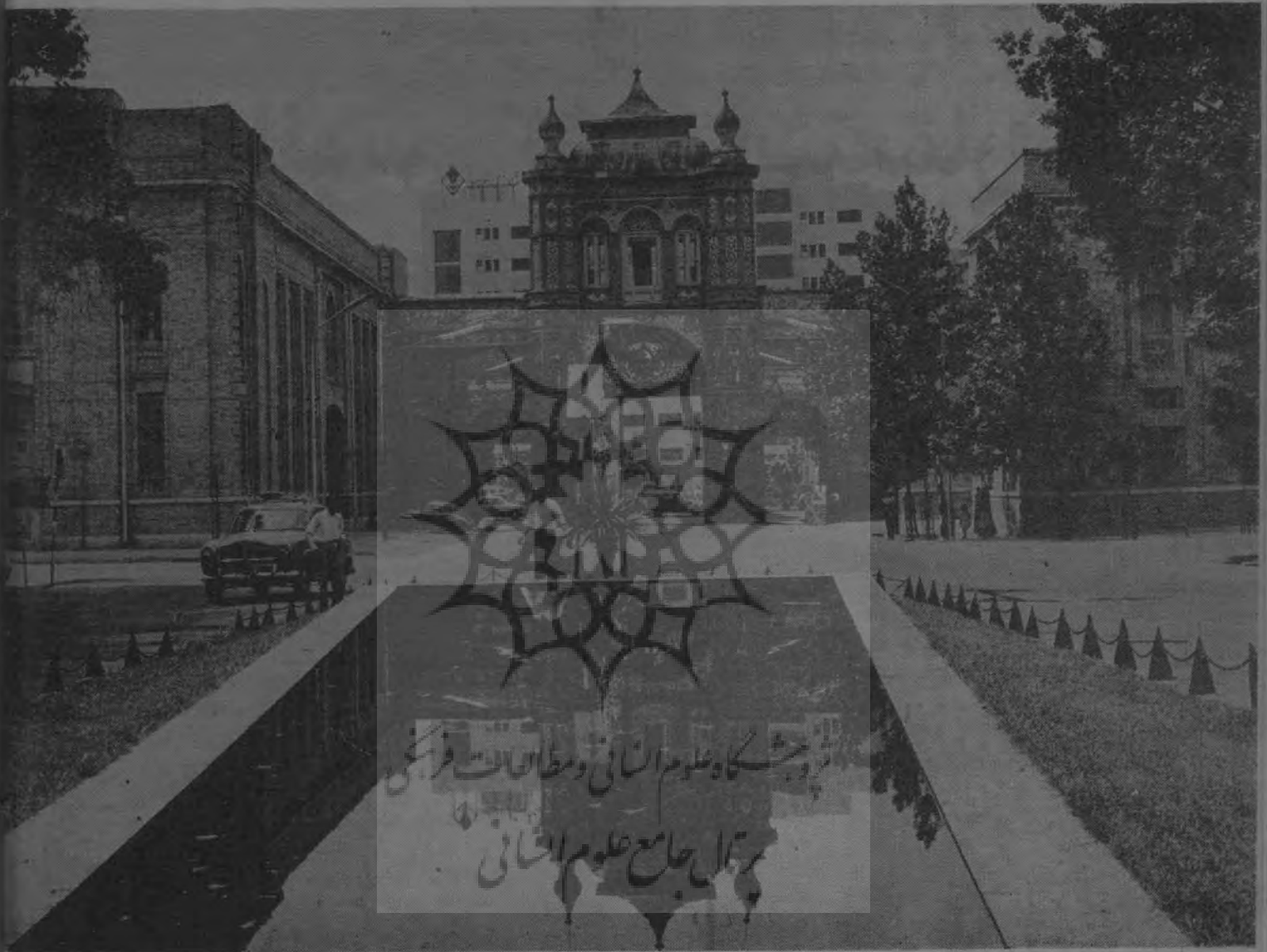


در باب استشراق و مستشرق



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز مطالعات و پژوهش‌ها
پرتال جامع علوم انسانی

سردبیر گرامی!

در شماره‌ی گذشته‌ی «نگین»، مطلبی در مورد «مشرقین» درج فرموده بودید، که امیدواریم باز هم آنرا دنبال کنید. چرا؟ برای اینکه این مبحث، چنانچه بطور اصولی دنبال و بگونه‌ی مستدل پیگیری شود، میتواند چراغی فراسوی تاریکی‌ها برافروزد و تبدیل گردد به یک طریق روشنگر.

اینجانب، همچنانکه میدانید، بنا به تعلق خاطری که نسبت به همه‌ی رویدادها، و بویژه رویدادهای ادبی و هنری دارم، با نام محرر محترم مقاله فوق - حضرت انجوی شیرازی، از سرانه‌ی هدایت آشنائی داشته، و با انتشار «حافظ» ایشان، ارادت‌دو چندان، نسبت به حضرتشان احساس نمودم. بنابراین، با تمامی حسن‌نیت،

مقاله‌شان را آغاز بخواندن کردم، و بجز چند مورد کوچک، که مرا به نگاشتن این مختصر برانگیخت، از بسیاری جهات با نظرات استاد موافقت دارم و از پیشنهاد ایشان در مورد اینکه مطلب فوق به «اقتراح» گذاشته شود، استقبال میکنم و امیدوارم که سردبیر محترم «نگین» نیز، با پذیرش این پیشنهاد، اهل علم و صاحبان

عقل را بر شوق آورند و برانگیزند آنان را به پویش راهی که حقایق را - عریان سازد و غبار تاریکی‌ها برکنار زند. شناختن، چیز خوبی است. در هر زمینه‌ای که باشیم، شناسائی بما کمک میکند تا درست قضاوت کنیم، درست عمل نماییم، و هم دوست بداریم و هم نفرت بورزیم. یعنی هرکدام که جایز و روا باشد.

اینتجاب ، بنا به ضاعت کم ، قصد ندارم ، یعنی نمیتوانم مددکار راه شناختن باشم ، چرا که برای شناختن و نیز شناساندن معرفتی کثیر و مطالعاتی پیگیر ، لازم است تا حق مطلب ، شرافتمندانه ، ادا شود . فقط مایل بودم که چند نکته را به استاد ، البته جارتاً ، و بسایر هم‌پژوهانی که در این زمینه به مجاهدت فکری برخوانده‌خاست ، تذکر دهم .

اولین نکته‌ای که لازم به تذکر می‌بینم ، این است که فلکان علم ، چنانچه قصد داشته باشند یک فکر اصولی و یا یک طریق منطقی را ارائه دهند ، نباید در این کار ، اسیر تمایلات فردی ، که معمولاً انسان را از یک بررسی و نتیجه‌گیری دقیق و درست باز میدارد ، و پایبند خصوصیات ذهنی ، که قادر دیدن به محدودیت میکشاند ، گردند . یعنی چنانچه ، در اثر خوردن غذای نابابی سردل ما « پدم » شده باشد (حضرت همنه‌ری می‌دانند که « پدم‌شدن شیرازها » - مساوی است با « رو دل‌کردن » - تهرانی‌ها !) ، نباید این امر ، در پژوهش و بررسی‌های علمی ، انبی و سیاسی ما اثر بگذارد . و هنگامیکه از زمینه‌های سخن می‌گوئیم ، باید از مفهوم آن زمینه در ذهن خویش ، فراتر رویم و خواننده‌ای را که ذهنش نسبت به موضوع ، نا آشنا است ، بدایره وسیعی بکشانیم ، که از فترده پژوهش‌ها ، بررسی‌ها ، و مطالعات و زحمات چندین ساله گوینده ، سرچشمه میگیرد . اگر همین‌طور بیائیم بگوئیم « بد » بد است ، بدون اینکه تجربیات خود را ، که ما را به شناساندن این بدی رهنما شده است ، بیان آوریم ، چگونه میتوانیم این بدی را ، بدیگری بشناسانیم . این امر ، مخصوصاً در کار شما که از بنیاد علم ریشه میگیرد ، حتماً ضروری است .

دوم اینکه « افراطی » نباشیم . و بنا بر افراط ، همه را با یک چوب نرانیم . این درست است که در این چهار دیواری ، « تر و خشک با هم می‌سوزند » . ولی این ، یک امر عادلانه نیست . بخصوص هنگامیکه صاحب سخن آدم‌دانا و قاضی‌باشد و بر عقلی که میکند ، معرفت کافی

و حضور ذهن وافق داشته باشد . کسانی که در پی « حقیقت » میگردند ، واز ناسامانی‌ها و نادانی‌ها عذاب میکشند ، و می‌خواهند به‌طرزیتی که شده است ، رخنه‌ای در این شب کور بکنند ، روزی فرا آرند و خورشید حقیقت را فرصت درخشیدن بدهند ، اگر خود در تاریکی‌های ذهن ، که افراط از آن جمله است ، و تعصب نیز از آن جمله ، فرو بروند و غرق شوند ، چگونه می‌توانند به هدف خویش نایل آیند ؟ مثلاً خواننده‌ای چون اینجانب ، که نتوانسته است بمدارج عالی نایل آید و گنجینه‌ی مطالعاتش را در نتیجه گرانی کتاب و فرهنگ‌های بی‌بند ، فروزی دهد ، چگونه میتواند از این جمالات استاد ، که در زیر بازگو میشود ، به‌مهابت کلام بی‌برد ؟ در مقابل این همه ضرر و زیان ، در قبال خالی‌شدن کشور ایران از نقایس و ذخایر چند هزار ساله و پیرشدن و انباشته شدن موزه‌هایی چون « بریتیش میوزیوم » و « کتابخانه‌ی شخصی » جستریتی ، و « کتابخانه‌های پارسی و اسکوریال » و موزه‌های آرمنیتاز و لنینگراد (توضیح راقم اینکه آرمنیتاز موزه‌ای است که شعاعش هم در لنینگراد دایر است و هم در مسکو) و کتابخانه‌هایشان و موزه‌های سراسر آمریکا ، اینها ، این فرنگیها و این غربی‌ها بنا چه دادند ؟ ... چرا بنده « خرافات » که « افراطی » درستی از « شرق شناسی » ندارم ، نمیتوانم به‌مهابت کلام استاد بی‌بیم ؟ برای اینکه « لا چگونگی » و ماهیت این « ضرر و زیان » تشریح نشده و ثابت معلوم نیست چه نستی موزه‌های انگلیسی و آمریکا را از « نقایس و ذخایر » ایران پر کرده است ؟ و چه کسی اجازه داده است که این نقایس و ذخایر از ایران برده شود ؟ پس ، می‌بینیم که اگر قرار باشد ، یک مبحث ، بطور اصولی دنبال‌شود ، همچنانکه خود حضرت انجوی ، در مقدمه‌ی خوب « حافظ » از این ماهیت موضوع را برای خواننده برملا کرد تا بتواند هم‌بانی‌نویسنده و یا گوینده ، گام بردارد و در داورها ، با او سهیم و شریک‌باشد .

یعنی اگر مورد بحث - « شرق شناسی » است ، باید ابتدا تاریخچه‌ی مختصری در باب پیدایش آن ، علل پیدایش آن ، شرایط اجتماعی و سیاسی زمان پیدایش آن ، هدف پیدایش آن ، دستگاه‌های مؤسس این رشته ، و فعالین متقدم آن ، و فهرست آثاری که در این مورد نگاشته شده و (در فرصت مناسبتری بررسی نید نویسندگان آنها) به‌خامه درآید تا هنگامیکه سخن از « غارت و چپاول » می‌رود ، خواننده بتواند این غارتگری را درک کند . این درست نیست که بدون طی مراحل اولیه ، به‌نهایت برسیم . خواننده را باید بطریق صحیح در جریان متدل یک بحث قرار داد ، نه اینکه یکپو ، بدون آنکه اصل مبحث را شناخته باشد ، او را اسیر داوریهایی نهایی ، نمود . همه مردم که « یک فرصت بیست ساله » و امکان « آشنائی با دوسه زبان » و فرصت « چندین ساله مرکبی به کشورهای (دیگر) و کتابخانه و موزه‌های (آنها) » ندارند ، که بتوانند بتالیخ حضرت راقم برسند . پس چرا حضرت انجوی ، که تلویحاً تفهیم فرموده‌اند که چنین فرصت و امکانی را شارب بدیده‌اند ، می‌خواهند با چند کلمه « قال کلام » را بکنند و خواننده را در جهت فریب‌گذاری بپوش خواننده هنگامی زیادت میگیرد که راقم همه را بیک‌چوب میراند . و این ، از کسی که بیست سال فرصت داشته تا مطالعه کند ، با چند زبان « آشنائی داشته تا چپاولی در چندین کشور خارجی بخواهد ، اما تماشا کند ، و خلاصه امکان داشته است تا خوب را از بد تمیز بدهد ، امروز عجیبی است !

وقتی استاد موزه آرمنیتاز لنینگراد را با موزه « بریتیش میوزیوم » همان تلقی میکنند ، یعنی اینکه همه را ، چه‌کسانیکه عمرشان را بر سر شناخت و شناساندن فرهنگ ما گذاشته‌اند و چه‌کسانیکه با نیت پلیدی به‌سرزمین‌ها آمده‌اند ، با یک چوب میرانند . یک مقایسه مختصر بین آثار این دو گروه ، میتواند بخوبی دردی عمیقی را که بین « سراون » و « پطروشفسکی » و بین مولف « تاریخ مشروطه ایران » و نیز « تاریخ جدید ایران » و نویسنده « حاجی بابای اصفهانی » وجود

دارد ، نمایانگر سازد ، در آثار « مستشرقین غربی » آنچه احساس میشود توهمین و تحقیر و نفیس و افاده یک ارباب نسبت به یک نوکر است ، و در آثار خاورشناسان غیر غربی ، چیزی که بحد و قسور دیده میشود ، احترام و عزت به‌معنی است که سیلاب‌های فراوان از سرگذرانده و زنده مانده و نه تنها زنده مانده ، بلکه برای بهتر زبیتن نیز تلاش و مبارزه کرده است ... اگر شما ترجمه‌های کریم کشاورز را بخوانید ، این دوگونگی راه ، بهتر روشن میشود . در حالیکه « مستشرقین » به‌ذلت و درماندگی و عقب افتادگی مادی و معنوی یک ملت ، دامن می‌زنند ، تا بیشتر او را چپاول و غارت کنند ، « خاورشناسان » میکوشند همت والا و غرور ملتی را به تجلی در آورند که میکوشد حقیقت‌دشوار را بشناسد . بنده ، البته از اشیاء موزه‌ی آرمنیتاز لنینگراد و مسکو ، اطلاع دقیقی ندارم ، ولی این را میدانم که اگر در این موزه ، آثاری از « نقایس و ذخایر » ایران وجود دارد ، این ، میراث همانا دولت جبار تزاری ، که برادر ناتنی انگلیس محبوب میشد میباید ، و با سرنگون شدن تزار - غارت تزاری نیز متوقف گردید ، در حالیکه هنوز هم که هنوز است ، غرب ، به هر طریقی که شده است ، میکوشد همچنان به چپاول ذخایر فرهنگی و معنوی و مادی ما ادامه بدهد . اینها را از آن جهت عرض کردم که اگر سخنی گفته میشود ، بدرستی گفته شود و حق و حقوق کسی پایمال نگردد و در محافل و مجامع مترقی ، احساس دل‌ردی پدید نیآورد و حرمت‌ها بجای ماند و احترامات ، رعایت شود . از این نقطه نظر است که همه را نباید بیک چوب راند ...

مطلب سوم اینکه حضرت انجوی با تعصب خاصی معتقدند که « من یقین دارم اگر روش تدریس و سبک تعلیم خودمان را زنده کنیم و این روش تباه‌کننده عمر و مال را دور بیندازیم ، یا این همه مقدرت مالی و زمانی که داریم ، بازمه ریاضی دانان بزرگ ، و فلاسفه نامدار و حکمای عالیقدر و علمای نجوم و هیات ، بسیار پیدا می‌آیند و هوش و استعداد ایرانی بیدار و

متحرك ميشود و دانشمندان و عالمان بزرگ پای به عرصه وجود می- نهند

با پوزش بسیار ، از حضرت انجوی شیرازی ، باید بگویم که بدین « یقین » شما ، هزاران شک و تردید ، رواست . چرا که :

۱ - جنابعالی فکر میکنید در این عصری که مردم ، روی کره ماه سواری میکنند ، برگشتن به حجره های پر گرد و غبار و مکتب خانه های ناهنجار « فکر ایرانی را بیدار و متحرك » میسازد ؟

۲ - فکر میکنید که آن « ریاضی دانان بزرگ و فلاسفه نامدار و حکمای عالیقدر و علمای نجوم و هیات » ، تنها بخاطر همان حجره ها و مکتب خانه ها « بزرگ و عالیقدر » شدند و « پای به عرصه وجود نهادند » ؟

۳ - فکر میکنید راه نجات ما از این عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی ، در عصر تکنیک ، که تکنولوژی به مرحله ای رسیده است که حتی خود جنابعالی هم باتمامی دانش و فضایی که دارید ، ده سال پیش تصورش را هم نمیکردید ، بازگشت به غار است ؟

۴ - اصولاً فکر میفرمائید که میشود سیر تکامل تاریخ را متوقف کرد ، و به گذشته ای معدوم متکی گردید ؟

عالی جناب !

برای پرورش دانشمندان ، برای ایجاد یک جامعه مرفه از لحاظ مادی و معنوی ، برای بی ریزی یک دنیای جدید و غنی ، شرایط دیگری ضروری است ، نه بازگشت به غارها . راه بیدار کردن و متمرکز کردن فکر ایرانی ، بازگشت به غارهای ماقبل تاریخ نیست ، راه پرورش دادن نوابغ و دانشمندان و شاعران و محرران بزرگ ، رجعت به مکتب خانه ها و حجره ها نمی باشد . راه ترقی و پیشرفت نه آن است که شما بدان « یقین » دارید و نه این است که شما نیز آنرا « تباه کننده عمر و مال » می نامید . راه دیگری است ، که اگر شما و من ، بدان اندیشه نکنیم ، آنرا نجوئیم ، خودش ما را خواهد یافت و به تفکر بر خواهد انگیزد . یک ضرب المثل روسی میگوید : « وقتی حضرت محمد به کوه نرود ، کوه بنزد حضرت محمد می آید » .

چهارم اینکه ما نباید حتی « حاجی بابا » هارا نیز یکدستی بگیریم و سرعت آنرا ، نفی کنیم - بدلیل اینکه نسبت بما توهین کرده است . این درست است که ما ایرانیها و بخصوص بنده و سایر همشهریها که شیرازی هستیم ، خیلی « خودبین » هستیم و اهل « تعارفات عالیه و فائقه » و پایبند « غرور و مناعت طبع و بزرگواری » . اما این ، دلیل نمیشود که حقایق را هم نادیده بگیریم . اگر آن رند فرنگی از روی اغراض و محاسبات استعماری و امپریالیستی دستگاههای مملکتی خودش ، صدها عیب و ایراد بما گرفته و نسبت داده است ، ما نباید اخم کنیم و افادتش را نادیده بگیریم . مانی که فقط باد کند ، یک روز با سرخاری ، خواهد ترکید .

بر عکس باید ، حاجی باباها را بادقت بیشتری مطالعه کنیم ، تا اگر ایراداتش منطقی باشد ، و عیوش را در خود یافتیم ، برقع ، آن بکشیم . اگر ما خود را با اتور- کریتیک پرورش ندهیم ، همچنانکه نداده ایم ، « در جهل مرکب ابدالدر » باقی خواهیم ماند . بردارید ، آثار جمالزاده را بخوانید . او در عین اینکه در باب محاسن ما قلم فرسوده از معایب ما نیز با فصاحت و شجاعت سخن گفته است ... او دیگر « حاجی بابای انگلیسی » نیست ، از خودمان است . و نویسنده بسیار خوبی هم هست ، که نامش ، در تاریخ ادبیات ما باقی خواهد ماند . اگر تعصب را باقی بگذاریم می بینیم بیشتر نوشته های ایشان ، با حقیقت برهنه ، هماهنگ است .

آنوقت عده ای او را دراز کردند که « کنار آن دریاچه ای مشهور لمیده است و بد » میگوید ... شما که خوبید ، در خاک ری بمانید و « خوب بگوئید » . ولی مگر « خوب گفتن » دلیل باز گو کردن حقیقت است ؟ اگر صحبت از « حقیقت جو » ئی است ، باید واقعا ، حقیقت طلب بود ، « هنر نزد ایرانیان است و بس » ، که بیشتر طنز گوینده را میرساند تا عقیده اش را ، ما را بس از غافله دور نگاه خواهد داشت ، و بقول آل احمد از دست شده : « تا ما بفکر عوض کردن قالب عروضی باشیم ، دیگران ملت هارا در قالب دیگری ریخته اند » ، که البته می بخشید ! غلامحسین عتین - تیر ۱۳۵۱ - تهران



طرح از کاووس مشیری